

عقاب در اسطوره و ادبیات

چکیده

«انواع پرندگان بسیار و تعدادشان بی‌شمار است، در واقع، میلیونها پرنده روی سطح زمین زندگی می‌کنند، هریک از پرندگان به نوعی انسان را به شگفتی و تحسین برمی‌انگیزند، از گنجشکها گرفته تا طاووسها که نمونه‌ای از اعجاز صنع الهی است، امتیاز حس شنوایی و بینایی عمیق به نوعی، آنان را برتر از انسان می‌نمایاند.»
(شگفتیهای جهان پرندگان)

نمونه‌ای از این پرندگان، پرندگان شکاری چون عقاب و شاهین و باز... است.

در این مجموعه کوتاه به معرفی و بررسی عقاب در فرهنگها، اسطوره‌ها- با استفاده از مآخذ کهن و معاصر- پرداخته شده است، زیرا عقاب پرنده قدرتمند تیزپرواز بلند آشیان، دوربین صحرانورد، تیز چنگال شکارجو و تیز خشم متکبر است. از این رو معروف به شاه پرندگان است، خوی و خصلت شاهانه وی و ویژگی طبیعی او، تعلیم و تربیت وی در گذشته به جهت شکار، سبب ظهور و تجلی این پرنده در اسطوره‌ها و زندگی مردم بوده است به گونه‌ای که گاه

تصویری را بر روی عَلمها و پرچمها و حتی در روی سگها نقش می‌زدند و گاه مجسمهٔ این پرنده را در قصرها و خانه‌ها به نشانهٔ قدرت می‌گذاشتند.

در پایان به گونه‌ای مختصر نگاهی به تصویرگری شاعرانهٔ این پرنده در متون ادب پارسی داشته‌ایم.

در تار و پود گسترهٔ زبان و ادب پارسی، پرندگان و به ویژه پرندگان شکاری جایگاه قابل توجه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند، جنبهٔ اسطوره‌ای برخی از این پرندگان و شیوهٔ زندگی و تربیت آنها، توجه نویسندگان و شاعران را به خود جلب نموده است؛ به گونه‌ای که به صورت تشبیه، استعاره و یا به گونهٔ نمادینه سبب آفرینش جلوه‌های رنگارنگی از معانی در پیکرهٔ همایون ادب پارسی شده است، یکی از این پرندگان عقاب و خانوادهٔ اوست که مورد بحث ماست:

ژرف‌نگار علم انسانی و مطالعات فرهنگی

واژه‌های کلیدی:

اسطوره، دارآله، افراشته، عقاب، عنقاء مغرب، سیمرغ، وارغن، آیین مهر، سمبل

علی بن احمد نسوی، مؤلف «بازنامه نسوی» (ق. ۴ و ۵) در مورد عقاب در اثر نفیس خود می نویسد:

«گویند شاه همه پرندگانست و آشیان او در کوهستان بر کمرهای استوار بود و نوعی باشد که در بیشه‌ها آشیان کنند و ایشان را «داراله» خوانند و به قد کهنتر باشند و عقاب به قطران و رودبار بسیار و رئیس آن ناحیت «باز» بسیار دارند و چون از بلای عقاب ایمن نباشند، تدبیر گرفتن ایشان کنند و افراشته (نوعی دام) سازند از موی بز، باریک، سخت تافته، و جای به دیمه (جایی در جنگل یا بیشه که درخت زیاد باشد) و کبکی و یاکبوتر یا خرگوشی از پیش ببندند، به گرفتن آن آید، در افراشته پیچد، بگیرند... و پرش به تیر به کار برند...»^(۱)

همچنین در دیگر آثار پارسی و عرب جای جای از عقاب به عنوان شاه پرندگان یاد شده است، دمیری هم در «حیة الحیوان» در ذیل عقاب می آورد:

«... هنگامی که سلیمان بن داوود متوجه غیبت هدهد (- قصص قرآن - داستان حضرت سلیمان (ملکه سبا) شد، عقاب را برای پیدا کردن او مأمور کرد»، در ضمن ذکر این مطلب صفاتی که در وصف او بیان می شود، چنین می آورد:

«... دعا بالعقاب سید الطیر و احزمه و اشد به باساً»^(۲)

صاحب «فرخانمه» هم در وصف او گوید: «همه مرغان چون رعیت‌اند و عقاب چون سلطان، چنانک شیر سلطان همه ددان است»^(۳)

در «مرزبان نامه» آمده است: «عقاب بر کوه قارن متوطن بود و بر مرغان آن نواحی پادشاه»^(۴) (۵)

کنیه عقاب در «حیوة الحیوان» بدین صورتها ثبت شده است:

۱- بازنامه نسوی، صص ۱۵۴-۱۵۵

۲- حیوة الحیوان الکبری، ص ۴۲

۳- فرخانمه، - عقاب

۴- مرزبان نامه، ص ۶۵۳

۵- البته در برخی از مأخذ سیمرغ را پادشاه خوانند: «... مرغان جمله به نزدیک سیمرغ رفتند و صورت واقعه با او گفتند و آینه فراروی او داشتند که اگر در این انتقام جد نماید، پیش شاه مرغان نتواند بود». ترجمه کلیله و دمنه، ص

ابوالاشییم، ابوالحجاج، ابوالحسن، ابوالدهر، ابوالهیثم، والانشی ام الحوار، ام الشعو، ام طلبه، ام لوح، ام الهیثم.

جمع کلمه عقاب را «اعقب»، گفته‌اند. از آن جهت که پرنده مؤنث است^(۱) و البته درباره تأنیث و تذکیر بودن آن اختلاف نظر است.^(۲) گویا کلمه عقاب، عربی لفظ «آله» فارسی است. صاحب «نزهت‌نامه علائی» هم لفظ آله برای عقاب آورده است^(۳) در فرهنگهای «برهان قاطع»، «جهانگیری»، «قواس»، «رشیدی»، عقاب را آله دانسته‌اند.^(۴)

استاد پور داوود در مقاله شاهین = آله می‌گوید: حمزه اصفهانی در کتاب «التنبیه علی حدوث التصحیف، و الميدانی در السامی فی الاسامی» عقاب را به «آله» گردانیده‌اند و همچنین ابوریحان بیرونی در «التفهیم» و حکیم مؤمن تنکابنی در «مفردات ادویه» نامزد به «تحفة المؤمنین» که در روزگار صفویه تألیف شده، می‌نویسد: «عقاب را به فارسی الوه و به ترکی قراقوش گویند» و در همه فرهنگها آله به معنی عقاب یاد گردیده... همان‌گونه که در ذکر معنی لفظ «آلموت»^(۵)

۱- حیوة الحیوان، ص ۳۷

۲- در مورد تأنیث و تذکیر پرنده عقاب اقوال گوناگونی نقل شده هم در حیوة الحیوان، ص ۳۷ و هم در لغت‌نامه دهخدا این اقوال گردآوری شده، مثلاً گویند به صورت مؤنث به کار رود و مذکر نباشد و گویند نر آن را «غرن» نامند، برخی ماده آن را «لقوة» گویند و برخی لقوة را عقاب تیز پرواز دانند و... (لغت‌نامه دهخدا) در عجایب المخلوقات، توسی (حدود ۵۵۵ تا ۵۶۲)، ذکر می‌کند که گویند عقاب گاهی نر بود و گاهی ماده.

۳- شهردان بن ابی‌الخیر ذیل «حجر عقاب» گوید: «این سنگ معروفست به لیف ارمنی، چون بجنابند از او آوازی آید اما چون شکنند در میانش هیچ نیابند و آن حرکت باطل نگردد و این سنگ را در اشیانه آله نر آن را از هندوستان بیارد تا خایه تباہ نشود. نزهت‌نامه علائی، صص ۲۸۰-۲۷۹ ← حجر عقاب

۴- همچنین در کتاب «ذیل فرهنگهای فارسی» به نقل از مقاصد اللغة، ص ۱۳۱ آمده است: العقاب: نام مرغی به پارسی آله گویند.

۵- فرهنگ ایران باستان، صص ۲۹۶-۲۹۸ همچنین در این اثر آمده است: «شک نیست که عقاب در فارسی آله نامیده می‌شود و در بسیاری از لهجه‌های کنونی ایران نیز چنین خوانده می‌شود. چنانکه هلو در کردی و آله در مازندرانی و آلع در گیلگی و جز اینها. در نامه پهلوی از تخشیر بابکان (تاریخ اردشیر بابکان) در فصل ۱۴ فقره ۱۲ آله به معنی عقاب به کار رفته است، در نامه دیگر نامزد به بندهشن در فصل ۱۴ که از جانوران سخن رفته، در فقره ۲۳ می‌گوید صد و ده پرنده موجود است، از آنهاست سیمرغ و کرشفت و عقاب و کرس و کلنک و جزآن. در بندهشن گوید: «کرشفت را چرخ خوانند» از برای واژه عقاب در متن اروا Arva آمده و به خط یازند نوشته شده یعنی با حروف اوستائی نام اصلی آله در هیئت اروا بهتر به جا مانده است... و در بسیاری از زبانهای دیگر هند و اروپایی نام عقاب یادآور Arva پهلوی است، در میان نامهای مرغان شکاری آله یا آله بی‌شک نام مرغی است که در تازی عقاب و در لاتین Aquila گویند، صص ۲۹۸-۲۹۷

صاحب نظران گفته‌اند: «حسن صباح پیشوای فرقه اسماعیلیه که در سال ۵۱۸ هجری درگذشت، در الموت به سر برده، در وجه تسمیه این دژ، ابن اثیر در کتاب خود «کامل التواریخ» که در سال ۶۲۸ پایان یافته، می‌نویسد: آلموت در مرز دیلم است، آلوه به معنی عقاب است، جزء دوم آن نام که آلموت باشد به لهجه دیلمی به معنی آموزش است... و صاحب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات در این کتاب و در آثار البلاد، می‌گوید آلموت در ناحیه رودبار میان قزوین و دریای خزر است و به گفته وی نیز آلوه در فارسی به معنی عقاب است و آلموت به معنی آموزش، این کوه چنین نامیده شده برای این که عقابی، پادشاهی را در شکار به این کوه که به سرزمینهای پیرامون خود مسلط است، متوجه ساخت؛ پادشاه از پی عقاب بر آن کوه آمد، چون آنجا را پایگاه فراخ و باشکوه دید، دژی ساخت و الموت خواند، زیرا عقاب او را آموخته بود»^(۱)

«حمدالله مستوفی در وجه تسمیه این دژ گوید: و آن قلعه را در اول آله آلموت گفته‌اند؛ یعنی آشیانه عقاب که بچگان را برو آموزش کردی به مرور الموت شد»^(۲)

رنگ این پرنده هم گویا اغلب تیره است، در حیوة الحیوان آمده است: آن را الخداریه (تیره) گویند به جهت رنگ آن^(۳) همچنین رنگهای آن را سیاه سیاه، سفید، بور و دورنگ. مانند قهوه‌ای و سفید دانسته است.^(۴)

صاحب «غیاث اللغات» و «منتخب اللغات» شاهجانی گویند^(۵): عقاب «مرغ شکاری سیاه» و ناظم الاطباء گوید: «قسم سیاه آن را دال و دالمن گویند».^(۶)

۱- همان

۲- همان

۳- حیوة الحیوان، ص ۳۷

۴- حیوة الحیوان، ص ۳۸

۵- منتخب اللغات شاهجانی ← عقاب

۶- مؤلف فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی می‌گوید: فرهنگ فارسی به پهلوی، لفظ پهلوی عقاب را دالمن Dalman ثبت کرده است، اما با دقت در جمله صریح بندهشن «... کرکس که دالمن خوانند». باید پذیرفت که در ضبط دالمن به معنی عقاب خللی وجود دارد، فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی، ج ۲ ← عقاب، اما در حاشیه برهان قاطع آمده است دال در گیلان به مرغی شکاری از جنس عقاب اطلاق می‌شود ← برهان قاطع ← دال ← ح ش ۵؛ و صاحب فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه‌های غرب ایران می‌نویسد: دال را باید از انواع لاشخورها شمرد. منقار دال پرقوت است به طوری که با آن پوست لاشه‌های شتر و اسب و خر مرده را پاره پاره می‌کند «سرگر»، یا «کچل کرکس» نیز از ←

از ویژگیهای قابل توجه این پرنده توانایی شگرف دید اوست:
صاحب حیوة الحیوان گوید: «قال ابن ظفر: حاد البصر و لذلك قالت العرب: ابصر من عقاب»^(۱)،
صاحب فرخنامه هم در این مورد گوید: «در طبع او بینایی است»^(۲)، چنانک گویند که چون بر هوا
نشیند، چهل منزل ببیند.^(۳)

همان طور که دیدیم در داستان حضرت سلیمان و ملکه سبا هنگام غیبت هدهد صفت
«خرمه» برای عقاب ذکر شده است.

برخی از متون ترکیب «عنقاء مُغرب» را برای عقاب ذکر نموده‌اند. در این صورت به کار بردن
لفظ عنقاء برای عقاب گویا از نوع مجاز است؛ زیرا در صفت مُغرب همچون عنقاء است، وجه
تسمیه مغرب از نظر محققان از این قرار است:

«و تسمى العقاب عنقاء مغرب لانها تاتي من مكان بعيد»^(۴) و عقاب نامیده می‌شود. عنقاء
مُغرب به جهت آن‌که او از مکان دور می‌آید و «سبب این لقب گویا آن باشد که هر چیزی را
برگرفته، از نظرها ناپدید ساخته است. در لسان العرب، چنین آمده است:

«فسمیت عنقاء مغرباً لانها تغرب بكل ما أخذته». (ص ۲۲۹، ح)^(۵)

و گفته‌اند مغرب به آن جهت گویند که «در دوری از انسان راحت است».^(۶)

باتوجه به اهمیت این پرنده به جهت شکار- که به نوعی مخصوص اشراف بوده است؛ سلاطین
آن را به عنوان تحفه برای هم می‌فرستادند، همان‌طور که حکایت می‌کنند که: «قیصر پادشاه روم

→

انواع این پرنده است، فرهنگ نام‌های پرندگان در لهجه‌های غرب ایران ← دال. در فرهنگ بزرگ سخن هم ذیل دال
آمده است: لاشخور

مردکی را به دشت گرگ درید

زو بسخوردند کمرکس و دالان

(ناصرخسرو، لغت‌نامه)

۱- حیوة الحیوان، ص ۲۷

۲- بینایی عقاب به گونه مشابهه و ارسال مثل در ادبیات عامه به کار رفته است: «نگاه تیز ننه باران به نگاه
عقاب می‌ماند- زمین سوخته، ص ۲۶۵ ← فرهنگ بزرگ سخن

۳- فرخنامه ← عقاب

۴- حیوة الحیوان، ص ۳۷

۵- محاکمه انسان و حیوان، ص ۲۲۹، حاشیه (توضیح مصحح محترم، جناب آقای دکتر فاضلی)

۶- حیوة الحیوان، ص ۳۸

عقابی را برای خسرو پادشاه ایران هدیه کرد و به او نوشت، تعلیم بده او را تا کاری از او ببینی که اکثر پرندگان نتوانند آن را انجام دهند. پس خسرو فرمان داد تا او را آموزش دهند و به وسیلهٔ او صید کرد و از صید او متعجب شد، پس از مدتی هنگامی که او میل به شکار پیدا کرد، پنجه بر روی کودکی از حواشی خسرو افکند و او را کشت، سپس خسرو گفت قیصر در سرزمین ما بدون سپاه جنگید.

بعد از آن، خسرو هم پلنگی را به قیصر هدیه کرد و به او نوشت برای تو چیزی فرستادم که با آن آهو را و هرچه از وحوش در اطراف توست، شکار کنی و آنچه را عقاب انجام داده بود، از او پنهان کرد، پس قیصر متعجب شد؛ زیرا هدیهٔ هر دو شبیه هم بود، سپس روزی از پلنگ غافل شد، پس او جوانی از جوانان قیصر را کشت. قیصر گفت خسرو ما را صید کرد، پس اگر ما شکار کنیم، سرزمین او را باکی نیست. هنگامی که این داستان به خسرو رسید، گفت ما نیز ابوساسانیم»^(۱) از این حکایت به خوبی می‌توان دریافت که این‌گونه هدیه‌ها دال بر بیان شأن و منزلت پادشاهان است، در ضمن ارزش این پرندۀ شکاری و شکوه آن هم استنباط می‌شود.

در جای دیگری می‌خوانیم: «... پس امیر محمود... بفرمود تا نثاری که بایست حاضر کردند از اوانی‌های زرین و... گوران ماده و پوستهای پلنگ بربری و سگان شکاری و چرغان و عقاب شکوه داده بر کلنگ و آهو و نخجیر. (زین‌الخبار، ص ۴۰۷)

و نیز: «... و با ایشان پنج پیل نر آوردند... و بیست عقاب و بیست شاهین و هزار شتر و...» (هدایای علی عیسی و هارون الرشید)^(۲)

از عجایبی که در مورد این پرندۀ ذکر می‌کنند و گویا همین مطلب به نوعی الهام‌بخش دکتر خانلری در سرودن شعر زاغ و عقاب شده است، این است که صاحب نزهت‌نامهٔ علائی ذیل «اله» می‌نویسد: «هر وقت چون اله پیر شود نتواند پریدن، بچگان او را بگیرند و منزل به منزل همی برند چون چشمش تاریک شود به چشمه‌ای آب صافی آید و برگرد آن حلقه همی کند و همی پرد و نیک بالاگیرد چنان‌که پرش سوخته شود»^(۳) از گرما، و تاریکی از چشمش برود، آن‌گاه سوی

۱- حیوة‌الحيوان، ص ۳۹

۲- فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی، ص ۶۰۵

۳- در اساطیر کهن عقاب را پرندۀ خورشید می‌دانستند که در این باره سخن به میان خواهد آمد.

چشمه آید و چند کُرت در آب نشیند و مانند جوان تازه از آب بیرون آید، هر روز تا آفتاب نیک بر نیاید از جای خویش بنجنید»^(۱) در حیوة الحیوان هم همین مطلب آمده است (حیوة الحیوان، ص ۳۸)

در مورد ریشه‌یابی واژگانی این پرنده در متون کهن، نظراتی را محققین ذکر نموده‌اند از آن جمله:

«مستشرقین کلمه مرغوسین در بهرام یشت و در پهلوی سین مرو = مرغ سین را به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند، لغت سیمرغ فارسی همان سین مرغوی اوستاست که از آن یک مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است»^(۲)

گویا در ابتدا مرغوسین در مفهوم حقیقی خود به کار می‌رفته (یعنی پرنده شکاری چون عقاب و شاهین) و سپس مفهوم مجازی و اسطوره‌ای گرفته است، چنان‌که در اوستا (قبل از میلاد) به توصیف آن پرداخته شده، در حالی‌که در بُندهشن که در زمان ساسانیان به نگارش درآمده، سیمرغ متفاوت از عقاب ذکر می‌شود:

«... در نامه دیگر پهلوی نامزد به بندهشن در فصل ۱۴ که از جانوران سخن رفته، در فقره ۲۳ می‌گوید صدوده پرنده موجود است از آنهاست سیمرغ و کرشفت و عقاب و کرکس و کلنک و جز آن»^(۳)

همان‌طور که می‌بینیم سیمرغ و عقاب را دو پرنده متفاوت ذکر نموده است. اما در ادبیات

۱- نزهت‌نامه علائی-اله

۲- یشتها، ص ۵۷۵ استاد پورداوود در این مورد می‌گوید: «... از خود اوستا به خوبی بر می‌آید که عقاب نزد ایرانیان پایه ارجمندی داشته و همواره طرف توجه بوده است، این مرغ شکاری دوباره به نام saena در اوستا یادگردیده است، این واژه را اوستاشناسان اروپایی به زبانهای خود به Aigle و Eagle و Adler گردانیده‌اند به معنی عقاب، از این‌که سن همان شاهین (عقاب) است، مورد شک نیست زیرا در سانسکریت زبانی که خواهر زبان‌های اوستا و فرس هخامنشی به شمار است و از هر حیث چه در لغت و چه در صرف و نحو با زبانهای ایران باستان پیوستگی و خویشی دارد Syena به معنی عقاب است، یکی از آن دو جای اوستا که سن یاد شده، در پاره ۴۱ بهرام یشت است این چنین: «پیروزی اهورا آفریده را می‌ستاییم، بکنند پیروزی بافر خود، فراگیرد این خانه را از برای (نگاهداری) رمه چارپایان آن‌چنان که این مرغ بزرگ سن... شاهین = آله، فرهنگ ایران باستان، صص ۳۰۳-۳۰۲، در برخی از رسالات اخوان الصفا هم از عقاب، عنقا و سیمرغ نام برده، عقاب را شاه پرندگان شکاری نامیده (ص ۲۲۹) سیمرغ را پادشاه عدالت‌گستر طیور دانسته (ص ۱۴۱) و عنقا را شاه پرندگان نامیده (= محاکمه انسان و حیوان)

۳- فرهنگ ایران باستان، شاهین = آله، ص ۲۹۸

کهن از پرنده‌های دیگر به نام «وارغن» نام برده شده است، چنانکه گفته می‌شود به جهت آن‌که جمشید به سخن نادرست و دروغ پرداخت فر [پادشاهی] از او آشکارا به پیکر مرغی بدر رفت: «در زامیاد یشت این مرغ وارغن^(۱) Vareghan نامیده شده است، بنابر تعریفی که از این پرنده در فقرات ۲۱-۱۹ بهرام یشت گردیده شکی نمی‌ماند که وارغن (این مرغ یکی از تجلیات ورت‌رغن = بهرام)^(۲) یک مرغ شکاری است از جنس شاهین و باز یا عقاب که پرنده توانایی است و در ایران قدیم علم پادشاهی بود»^(۳) و «نخستین بار که فر [از جمشید] بگسست «آن فر جمشید» فرجم پسر و یونگها به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر را مهر دارنده چراگاههای فزاح برگرفت... ... دومین بار فر بگسست... این فر را پسر خاندان آبتین فریدون برگرفت»^(۴)... همان‌گونه که دیدیم پرنده وارغن با مهر = خورشید ارتباط می‌یابد چون سیمرغ و ققنوس.

همچنین با ذکر این نمونه‌ها ارتباط این پرنده اساطیری (وارغن) با عقاب به عنوان یک پرنده مقتدر برای ما آشکارتر می‌شود. «در منظومه جاودانی دانته، «کمدی الهی»، عقاب مظهر نیرومندی به شمار می‌رود، چنان‌که عقاب بزرگترین سمبل در برزخ دانته است و رمز صعود به

۱- جزء اول واژه وارغن به معنی بال و جزء دوم آن از مصدر گن Gan یا جن که در فارسی زدن گوییم بنا بر این وارغن لفظاً یعنی بالزن، بنا بر نظر استاد پورداوود وارغن باید نام دیگری از مرغ سنن باشد و، وارغن- بالزن، بالوان در کردی باید از یک ریشه باشند که وارغن (عقاب) نمودار اقتدار پادشاهی بوده و فرو شکوه به صورت این پرنده جلوه می‌کرده- فرهنگ ایران باستان، صص ۳۰۵-۳۰۲

۲- بهرام در اوستا Vareghan به معنای پیروزی است و معنای واقعی آن «کشنده ورت‌ره» است (ورت‌ره: نام ازدهایی است)، بهرام یکی از مهمترین ایزدان زردشتی است. او مسلح‌ترین ایزد است که به چهره باد مردمان را فره، درمان و نیرو آورده، او بر دیوان پیروز می‌گردد. اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۶۸ همچنین گفته شده است کلمه بهرام مرکب از دو لغت اوستایی ورت‌ر + غن جزء اول ورت‌ر به معنی حمله و هجوم و به معنی فتح و نصرت است و به معنای مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروگری ترجمه شده است، جزء دوم که غن باشد به معنی کشنده و زننده است، ورت‌ر غن به معنی فتح و پیروزی است... در اوستا غالباً بهرام به معنی پیروزمند آمده است و صفت گروهی از ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است یعنی آتش پیروزمند و البته در این مفهوم (آتش) مناسبت مخصوص با بهرام پیروزی ندارد، یشتها، ج ۲، صص ۱۱۵-۱۱۳. در این مفهوم اگر ورت‌رغن صفت آتش به معنی پیروزمند باشد همانطور که در فقرات ۲۱-۱۹ بهرام یشت آن را پرنده‌ای دانسته و آن را می‌توان با یکی از پرندهگان شکاری شکوهمندی چون عقاب تطبیق داد ارتباط این پرنده با خورشید هم در اینجا قابل تأمل است.

۳- ادبیات مزدیسنا، یشتها، ج ۲، ص ۳۱۷

۴- یشتها، ۲۳۶-۲۳۷

سوی آسمان و خورشید است، همچنین عقاب نماینده امپراتوری عظیم روم و حتی نشانه‌ای از حضرت عیسی به صورت سمبلیک مورد توجه دانته قرار گرفته است. «یکی از چهار حیوانی که در بهشت زمینی، گردونه را می‌کشاند و همراه ارواح برگزیدگان حرکت می‌کنند، با تنی چون شیر و سری چون عقاب تصویر شده است (گریفونده) و اغلب شارحان کمدی الهی آن را نشانه‌ای از حضرت عیسی مسیح (س) دانسته و مخصوصاً بخش عقاب مانند آن حیوان را به طبیعت الهی تعبیر و تفسیر کرده‌اند»^(۱)

همچنین در این اثر «عقاب می‌تواند نمادی برای تجلی خداوند باشد، که در سرود هیجدهم از کتاب بهشت در گستره وسیعی از دایره‌ای نورانی، موجوداتی آسمانی پرواز می‌کنند که ابتدا شکل سر عقاب را به خود می‌گیرند و سپس تمام هیأت عقاب بر ساخته از پادشاهان دادگستر، جلوه می‌کند که در این صورت عقاب هم نماد قدرت و حکمرانی و هم نمادی از مقدس‌ترین آرزوهای بشری یعنی عدالت قرار گرفته است. در متون فارسی از نه انگشتی خسرو پر ویز گفتگو شده که هر کدام برای مقصدی ویژه و مہر کردن فرمانی خاص استفاده می‌شده از جمله انگشتی ششم چنین توصیف شده: «... و ششم را نگین آهن حبشی بود و نقش او عقاب و نامه‌های پادشاهان بدو مہر کردی...»^(۲)

در ادامه توضیح ایزد بهرام باید افزود که تجلی این فره ایزدی به گونه‌های مختلف در اوستا دیده می‌شود:

به ترتیب، «هفت مرتبه در چهره‌های گوناگون بر زردشت تجلی می‌کند و او را از نیروهای متعدد عالم آفرینش بهره‌مند می‌سازد ۱- بهرام در کالبد باد تند ۲- گاو نر زیبا باشاخهای زرین ۳- در کالبد اسب سفید زیبایی با گوشهای زرد و لگام زرین ۴- شتر سرمست ۵- در کالبد گراز ۶- مرد پازنده ساله نورانی ۷- ورثرغن ← شاهین، اهمیت این پرنده باستانی و تقدس آن به خوبی از این متون نمایان است»^(۳)

«نزد آرامنه هم» ورثرغن (بهرام) مورد ستایش قرار گرفت و بتدریج به صورت هرقل بزرگ و

۱- سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، صص ۱۷ و ۱۶

۲- فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی، بخش دوم، عقاب، ص ۶۵۲

۳- اساطیر ایرانی، ص ۲۵

نیرومند قوم ارمنی درآمد.

همان‌طور که می‌دانیم ارامنه از قرن‌ها پیش تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران قرار گرفتند و فرشته پیروزی را «وهغن» که تحریف کلمه «وَرْتَرَعْن» است خواندند و چنین اعتقاد داشتند که این قهرمان در اقیانوسی به دنیا آمده و این اقیانوس شاید همان دریای فراخکرت باشد.^(۱)

باتوجه به تجلی مرغ وارغن به گونه فره از جمشید بر مهر و فریدون و گرشاسپ و همچنین تجلی این فره ایزدی بر زردشت به خوبی پیداست که وارغن = عقاب، نمودار اقتدار پادشاهی بوده است و شاید از همین پیشینه، پرچم را با نشان عقاب در ایران باستان انتخاب نموده‌اند، زیرا عقاب خود نمودار فره ایزدی بوده است و حضور او را به فال نیک می‌گرفتند: «گزنفون در کتاب کورش، جزء دوم از فصل اول در فقره اول، نقل می‌کند هنگامی که کورش از فارس لشکر آراسته به یاری کیا کزارس Kyaxares (در فرس هووخشتر Huvaxsatra) پسر استیاج پادشاه ماد بر ضد آشوریها می‌رفت، وقتی که با پدرش کمبوجیا که از برای بدرقه وی آمده بود تا به سر حد خاک فارس رسیدند، در آن جا عقابی را دیدند که از پیش آنان در پرواز بود، آن را به فال نیک گرفتند و کمبوجیا با اطمینان خاطر فتح را از پسر خودش کورش دانسته، او را بدرود گفته به فارس برگشت.^(۲)

در مورد پیشینه نماد عقاب به عنوان پرچم ملی ایران و نفوذ این نماد به عنوان نشان علم و پرچم در سرزمینهای دیگر باید افزود:

«... عقاب زرین، علم ایرانیان بود و در سر لشکر بان هخامنشیان شاهین شهرپرگشوده و در سر نیزه بلندی برافراشته به همه نمودار بود... پس از سپری شدن شاهنشاهی هخامنشیان و دست یافتن اسکندر در پایان سده چهارم پیش از میلاد به ایران، عقاب نشان اقتدار ایرانیان رفته رفته در اروپا رواج یافت. خود اسکندر آن را نقش سکه پادشاهی خود قرار داد و نشان فرمانروایی خویش برگزید، پس از مرگ وی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد سرداران و جای‌نشینان وی هر یک همین علامت را در قلمرو شهریاری خود رواج دادند، Ptolemaos بطلمیوس که یکی از سرداران است، به تخت پادشاهی مصر نشست، همچنان در آن دیار علامت اقتدار ایران رواج

۱- همان، صص ۲۴-۲۵

۲- یشتها، صص ۳۱۷-۳۱۹

یافت تا این که رم از برای گشودن مصر لشکر کشید... سلطنت ملکه کلئوپاترا که آخرین پادشاه خاندان بطلمیوس است، در سال سی ام پیش از میلاد به دست اکتاویوس انجام پذیرفت و پس از برگشت از مصر امپراتور روم گردیده، در سال ۲۷ پیش از میلاد عنوان افتخاری اکتوس Augustus یافت، عقاب تقریباً پس از سیصد سال پایداری در مصر با اکتاویوس به رم رفت و علامت اقتدار آن امپراتور گردید و پس از وی همچنین به جای ماند. از آن تاریخ به بعد در سراسر امپراتوری رم در بسیاری از آثار و ابنیه دولت رم و بیزانس جلوه گر است.

پس از پایان آن روزگاران و سرآمدن دوران رم و بیزانس در بسیاری از کشورهای اروپا چون روسیه و آلمان و اتریش و لهستان و جزان، عقاب نقش علم آن سرزمینها گردید و در برخی از آنها هنوز برقرار است»^(۱) و «در سال ۱۸۷۲ میلادی طی قانونی در دومین کنگره آمریکا (عقاب) به عنوان علامت رسمی دولت آمریکا شناخته شد»^(۲).

در مجمل التواریخ و القصص «از آنجا که عقاب نمودار عظمت و فره ایزدی است، در القصص هم آمده است که حضرت رسول اکرم (ص) در بعضی موارد نشان عقابی را به نیزه خود نصب می فرمودند.

«... و سر نیزه به دست داشتی و بودی که علامت بر وی بستی رایتی سیاه که آن را عقاب گفتندی...» (مجممل التواریخ، ص ۲۶۳)

در حیوة الحیوان همین معنی تأیید شده است:

«لأنها (العقاب) كانت راية النبي صلى الله عليه وسلم...» (حیوة الحیوان، ج ۲، ص ۱۱۷)^(۳)

علاوه بر گستردگی جلوه های عقاب در اسطوره و زندگی مردم، در عرفان هم این پرندۀ نقش ارزنده یی دارد. در آیین میترا از عقاب به عنوان یک نماد کمال جهت عالیترین سیر مرحله عرفانی یاد شده است.

باید افزود که مدارج روحانی در آئین میترا هفت درجه یا هفت منصب و مقام است:

۱- فرهنگ ایران باستان ← شاهین = آله، صص ۲۹۹-۳۰۱

۲- فرهنگ فارسی ← عقاب

۳- فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی، ص ۶۵۱

۴- البته در برخی از مأخذ ذکر می شود که علم عقاب از روم به ایران آمده است که نظر استاد پورداوود صحیح تر به

نخست مقام کلاغ^(۱) که آن را پیک نیز می‌گفتند، دوم مقام کری فیوس یا پنهان و پوشیده، سوم مقام سرباز Miles، چهارم مقام شیر Leo، پنجم مقام پارسی Perses، ششم مقام خورشید Heliodromus، هفتم مقام پدر Pater یا پدر پدران... در آئین میتراپی مقام پیر یا پدر با اسناد عقاب نیز شناخته می‌شود. به این معنی که نهایی‌ترین مقام ارتقائی میتراپی، مقام عقاب بود، اینک هرگاه به معتقدات و اصطلاحات صوفیه بنگریم و به منطق الطیر عطار توجه کنیم، در می‌یابیم که سیمرغ یا عقاب نهایی‌ترین مدارج کمال صوفیه بوده است، جام و حلقه و عصا و عقاب از نشانه‌های پدران بود، عقاب یا سیمرغ اشاره به خود پیر است که در منطق الطیر راهبر مرغان و سالکان^(۲) می‌شود.^(۳)

در پایان این بخش معانی سمبلیک این پرنده در میان ملل مختلف ذکر می‌شود؛ این معانی عبارتند از: آتش، آزادی، آرزو، اعتقاد، اقتدار، الوهیت، الهام، امپراتوری، بردباری، بی‌پرواری، پادشاهی، پاک‌دامنی، پرهیزگاری، پیروزی، تحمل، جوانمردی، حاصل‌خیزی، حرص و طمع، خودرایی، رعد و برق، سبعبیت، سرعت، شورش، شیطان، صعود، طوفان، عظمت، فراوانی، فناپذیری، قدرت، ناسازگاری و در باورهای قومی و اساطیر... یگانه پرنده‌ای که قادر است به خورشید خیره شود، کنایه از حقیر شمردن عظمت دنیا، در نشانه‌های نجابت خانوادگی؛ علامت فرد مغرور، مرد عمل، موقعیت رفیع، همچنین تمایلات جنگی، خردمندی، زودفهمی. در یک افسانه قرون وسطی، عقابی پیر به سوی فضای آتشین خورشید پرواز می‌کند، پرهایش می‌سوزد

۱- مقام اول کلاغ است، مطابق با روایت پرفیریوس Porphyrios مقام اول، مقام خدمتگزاران مهرابه بوده است، کسانی که می‌خواستند در زمره پیروان درآیند، تحت نظر پدر مقدس به جرگه مؤمنان پذیرفته می‌شدند، رای مورخ مذکور با یافته‌های باستانی سازگار است، چون در برخی از پرده‌های نقاشی کسانی که خود را به شکل کلاغ درآورده‌اند سرگرم پذیرایی در مجلس صرف طعام مقدس جهت شرکت‌کنندگان می‌باشند... هنگامی که این مراسم پایان می‌یافت پدر مقدس آنان را کلاغ مقدس خطاب می‌کرد و این نشان آن بود که مقامشان رسمی شده است و از این هنگام بود که در مهرابه اینان ملبس به پوشش کلاغ می‌شدند و در پاره‌ای از تشریفات از صدا و حرکاتش تقلید می‌کردند و در واقع این پایین‌ترین مقام در مقامات آئین میترا بود، نشان این مقام جویی بود که دو مار به گردن آن پیچیده بود. (آئین مهر، ج ۱، ص ۴۴۱)

۲- البته در منطق الطیر سیمرغ مستقیماً راهبر نیست بلکه سالکان در طی طریق با ریاضت به سیمرغ دست می‌یابند که تعبیر آن رسیدن سالک به جایی است که «خداگونه» می‌شود زیرا که:

و حـده لاله الا هـو

یکی هست و نیست جز او

۳- آئین مهر، ج ۱، صص ۵۷۴-۵۷۳

و به درون چشمه آبی سقوط می‌کند و جوانی اش دوباره به او بازگردانده می‌شود؛ از این رو سمبل تجدید حیات جسمی و روحی است. در بین سرخپوستان، عقاب همان مرغ افسانه‌ای رعد و خدای بزرگ می‌باشد...

در اساطیر روم، وجهی از «ژوپیترا» در مصر باستان، سمبل روح بزرگ، در نزد عبریان کهن، دلسوزی و...

دقت نظر عقاب در آموختن پرواز به بچه‌هایش مثالی بود از عنایت خداوند در مراقبت از قوم بنی اسرائیل. در هند صفت ایزدان آتش، فراوانی، مرگ؛ در افسانه‌های هند و اروپایی: آورنده آتش (برق) از آسمان به زمین؛ پیکرهایی با سر عقاب؛ چیرگی بر زور؛ عقاب پیر: روح تطهیر شده، شخص پیر، عقاب در حال پر زدن در مسیحیت: نشانه عهد و پیمان؛ عقاب در حال کشتن مار یا خرگوش در اساطیر یونان: پیروزی «ژئوس» بر دشمنانش، غلبه نور بر تاریکی، نشانه یک پیروزی بزرگ بر مغلوب حقیر؛ عقاب دو سر: دانش بی‌انتهای، قدرت خلاقه، در مسیحیت: روح القدس.^(۱)



اکنون به ذکر برخی از تصویرهای متنوع از ویژگیهای عقاب در متون اشاره‌ای می‌کنیم:
بیت ذیل حسن تعلیلی بر پادشاه بودن عقاب بر پرندگان دارد، همچنین در این بیت استفاده از پر عقاب برای تیر سپاه شاه، سبب شرف او بر پرندگان دیگر است:
تیر ترکان ترا پر عقاب آمد به کار زان شرف شد در جهان شاه همه مرغان، عقاب
(د. معزی، ۶۹)

عقاب مظهر بلند پروازی:

پرواز اگر برابر قدرش کند عقاب گیرد ستارگان فلک را برابر
(د. معزی، ۳۰۴)

عقاب مظهر دلاوری و بلند همتی و رابندگی:

قارح‌تر از غراب و دلاورتر از عقاب هشیارتر از عتق و چابک‌تر از زغن
(د. لامعی، ۱۲۶)

- زلفت چو عقاب در عقب بود بر بود و کشید در عقابین
(د. عطار، ۵۴۶)
- وگاه عقاب مشبه برای مفاهیم ذهنی شاعر می‌شود:
- غم عقابست و من چو خرگوشم کاین حواصل بخورد سنجابم
(د. مختاری، ۳۴۰)
- حذر دار از عقاب آز زیر که پر زهر آب دارد چنگ و منقار
(د. ناصر خسرو، ۱۹)
- مرغ درویش بی‌گناه مگیر که بگیرد ترا عقابِ عقاب
(د. ناصر خسرو، ۲۸)
- پسر روشن آب، لب پاشویه نشست
و عقاب خورشید، آمد او را به هوا برد که برد
(هشت کتاب، ۳۵۶)
- وگاه هیأت رنگ آمیزی پرهای عقاب سبب تصویر است:
- چشم ز بس که گریم همچون رخ نذرو چشم ز بس که خارم چو سینه عقاب
از عکس گوهر و زر، دیبای او به رنگ چو گردنِ تذرو شد و سینه عقاب
(د. مختاری، ۳۶)
- ناصر خسرو به گونه تمثیل، تصویر زیبایی در این زمینه ارائه داده است:
- گویند عقابی به در شهری برخواست وز بسهر طمع پر به پرواز بیاراست
ناگه ز یکی گوشه، ازین سخت کمانی تیری ز قضای بد بگشاد برو راست
در بالِ عقاب آمد آن تیر جگر دوز وز ابر مرو را به سوی خاک فرو خواست
زی تیر نگه کرد پر خویش برو دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
(د. ۵۲۴-۵۲۳)
- خاقانی هم بدین صورت، این ارسال مثل را ذکر نموده است:
- کار جهان و بال جهان دان که بر خدنگ پسر عقاب آفتِ جانِ عقاب شد
(د. خاقانی، ۱۵۶)
- و اما عمر عقاب را حدود سی سال ذکر کرده‌اند، با توجه به آنکه در برخی مآخذ به بلندی عمر

وی اشاره رفته است، به گونه‌ای که به او کنیه «ابوالدهر» داده‌اند، ولی در مقایسه با زاغ که عمر او را ۳۰۰ سال دانسته‌اند، شاعر صفت نیک و برجسته وی را سبب کوتاهی عمر او بر می‌شمارد، مناظره عقاب و زاغ، دکتر ناتل خانلری:

عقاب در این مناظره نمودار کوتاه عمری، بلند همتی، بلند نظری نیز دشمن زاغ و... است.

چو ازو دور شد ایامِ شباب	گشت غمناک دل و جان عقاب
آفتابش به لبِ بام رسید	دید کیش دور به انجام رسید
ره سوی کشورِ دیگر گیرد	باید از هستی دل برگردد
دارویی جوید و در کار کند	خواست تا چاره ناچار کند
گشت بر بادِ سبک سیر، سوار	صبح گاهی ز پی چاره کار
ناگه از وحشت پُر ولوله گشت	گله کاهنگ چرا داشت به دشت
شد پی برّه نوزاد دوان	وان شبان بیم زده، دل نگران
مار پیچید و به سوراخ گریخت	کبک در دامن خاری آویخت
دشت را خط غباری بکشید	آهواستاد و نگه کرد و رمید
صید را فارغ و آزاد گذاشت	لیک صیاد سرِ دیگر داشت
زنده را دل شود از جان سیر	چاره مرگ نه کاریست حقیر
مگر آن روز که صیاد نبود	صید هر روزه به چنگ آمد زود
زاغکی زشت و بداندام و پلشت	آشیان داشت در آن دامن دشت
جان ز صد گونه بلا در برده	سنگها از کفِ طفلان خورده
شکم آکنده ز گند و مردار	سالها زیسته افزون ز شمار
زاسمان سوی زمین شد به شتاب	بر سر شاخ و را دید عقاب
با تو امروز مرا کار افتاد	گفت «کای دیده ز ما بس بیداد
بکنم هرچه تو می فرمایی»	مشکلی دارم اگر بگشایی
تا که هستیم هواخواه توایم	گفت: «ما بنده درگاه توایم
جان به راه تو سپارم، جان چیست؟	بنده آماده، بگو فرمان چیست؟
ننگم آید که ز جان یاد کنم»	دل چو در خدمت تو شاد کنم

این همه گفت ولی با دلِ خویش
 «کاین ستمکارِ قوی پنجه کنون
 لیک ناگه چو غضبناک شود
 دوستی را چو نباشد بسنیاد
 در دلِ خویش چو این رای گزید
 زار و افسرده چنین گفت عقاب
 راست است این که مرا تیزترست
 من گذشتم به شتاب از در و دشت
 گرچه از عمر، دلِ سیری نیست
 من و این شَهْرَ و این شرکت و جاه
 تو بدین قامت و بالِ ناساز
 پسر دم از پدر خویش شنید
 با دو صد حیلَه به هنگامِ شکار
 پسر دم نیز به تو دست نیافت
 لیک هسنگامِ دمِ بارِ بسین
 از سر حسرت با من فرمود
 عمر من نیز به یغما رفته است
 چیست سرمایه این عمرِ دراز
 زاغ گفت: ار تو درین تدبیری
 عمرتان گرکه پذیرد کم و کاست
 ز آسمان هیچ نیایید فرود
 پدر من که پس از سیصد و اند
 بارها گفت که بر چرخِ اشیر
 بادها کز زبرِ خاک وزند
 هرچه از خاک شوی بالاتر

گفتگویی دگر آورد به پیش
 از نیارست چنین زار و زبون
 زو حسابِ من و جان پاک شود
 حَزَم را بایدم از دست نداد»
 پسر زد و دور ترک جای گزید
 که مرا عمر حبابیست بر آب
 لیک پروازِ زمان تیزترست
 به شتاب، ایام از من بگذشت
 سرگ می آید و تدبیری نیست
 عمرم از چیست بدین حد کوتاه
 به چه فن یافته ای عمر دراز
 که یک زاغ سیه روی پلید،
 صد ره از چنگش کرده است فرار
 تا به منزلگه جاوید شتافت
 چون تو بر شاخ شدی جای گزین،
 کین همان زاغِ پلیدست که بود
 یک گل از صد گلِ تو شکفته است
 رازی اینجاست، تو بگشا این راز
 عهد کهن تا سخنِ پذیرِ
 دگری را چه گنه؟ کاین ز شماست
 آخر از این همه پرواز چه سود
 کان اندرز بُد و دانش و پند،
 بادها راست فراوان تأثیر
 تن و جان را نرسانند گزند
 باد را بیش گزند است و ضرر

آیتِ مرگ شود، پیکِ هلاک
 کز بلندی رخ بر تافته‌ایم
 عمر بسیارش از آن گشته نصیب
 عمرِ مردار خوران بسیارست
 چارهٔ رنج تو زان آسانست
 طعمهٔ خویش بر افلاک مجوی
 به از آن کنجِ حیاط و لبِ جوست
 راهِ هر برزن و هر کو دانم
 و ندر آن گوشه سراغی دارم
 خوردنی‌های فراوانی هست

تا بدانجا که بر اوجِ افلاک
 ما از آن سال بسی یافته‌ایم
 زاغ را میل کند دل به نشیب
 دیگر، این خاصیتِ مردارست
 گند و مُردار بهین درمانست
 خیز و زین بیش، ره چرخ میوی
 ناودان، جایگهی سخت نکوست
 من که صد نکتهٔ نیکو دانم
 خانه‌ای در پس باغی دارم
 خون گستردهٔ الوانی هست



گسند زاری بود اندر پَسِ باغ
 معدنِ پشه، مقامِ زنبور
 سوزش و کوری دو دیده از آن
 زاغ بر سفرهٔ خود کرد نگاه
 لایقِ حضرتِ این مهمانست
 خجل از ما حَضِرِ خویش نیم
 تا بیاموزد ازو مهمان پند

آنسچه زان زاغ چنین داد سراغ
 بوی بد رفته از آن تاره دور
 نفرتش گشته بلایِ دل و جان
 آن دو همراه رسیدند از راه
 گفت خوانی که چنین الوانست
 می‌کنم شکر که درویش نیم
 گفت و بنشست و بخورد از آن کند



دم زده در نفسِ بادِ سحر
 حیوان را همه فرمانبرِ خویش
 به رهش بسته فلکِ طاقِ ظفر
 تازه و گرم شده طعمهٔ او

عمر در اوجِ فلکِ برده به سر
 ابر را دیده به زیرِ پرِ خویش
 بارها آمده شادان ز سفر
 سینهٔ کبک و تذر و تیهو

اینک افتاده بر این لاشه و گند
 بوی گندش دل و جان تافته بود
 دلش از نفرت و بیزاری ریش
 یادش آمد که بر آن اوج سپهر
 فرو آزادی و فتح و ظفرست
 دیده بگشود و به هرسو نگرست
 آنچه بود از همه سو خواری بود
 بال برهم زد و برجست از جا
 سالها باش و بدین عیش بناز
 من نیم در خور این مهمانی
 گر بر اوج فلکم باید مرد
 شهپر شاه هوا اوج گرفت
 سوی بالا شد و بالاتر شد
 لحظه‌ای چند بر این لوح کبود
 باید از زاغ بیاموزد پسند
 حال بیماری دق یافته بود
 گنج شد، بست دمی دیده خویش
 هست پیروزی و زیبایی و مهر
 نَفْسِ خَرَمِ باد سحرست
 دید گردش اثری زینها نیست
 وحشت و نفرت و بیزاری بود
 گفت: کای یار ببخشای مرا
 تو و مردار تو و عمر دراز
 گند و مردار ترا ارزانی
 عمر در گند به سر نتوان برد
 زاغ را دیده بر او مانده شگفت
 راست با مهرِ فلک همسر شد
 نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود^(۱)

(صص ۹۰-۹۹)

در حسن تحلیل ذیل، ناصر خسرو کوتاه عمری او را حاصل بدخویی و ستمگری وی می‌دانند:

بدخو عقاب کوتاه عمر آمد
 کرکس دراز عمر ز خوش خویی

(د. ناصر خسرو، ۳۱۹)

تصویرهای متنوع گوناگونی شاعران از این پرنده ذکر کرده‌اند که از حوصله این مقاله خارج

است.

منابع و مآخذ

- ۱- آیین مهر، هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۸۱، ۲ جلدی
- ۲- ادبیات مزدیسنا، یشتها، انتشارات زرتشتیان ایران بمبئی، ۲ جلدی
- ۳- اساطیر ایرانی، ا، جی، کارنوی، انتشارات اپیکور
- ۴- یازنامه نسوی، ابوالحسن علی بن احمد نسوی، نگارش و تصحیح علی غروی، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۵
- ۵- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۱
- ۶- ترجمه کليلة و دمنه، به کوشش دکتر یحیی مینوی تهرانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هیجدهم
- ۷- حیوة الحیوان الکبری، کمال الدین محمد بن موسی الدمیری، ویلیه عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات للامام ذکریابین محمد بن محمود قزوینی، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۶۴
- ۸- دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ سوم ۱۳۶۸
- ۹- دیوان عثمان مختاری، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۱
- ۱۰- دیوان عطار نیشابوری، به اهتمام تقی تفضلی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۲
- ۱۱- دیوان لامعی گرگانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، ۱۳۵۳، ه. خ
- ۱۲- دیوان معزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری، تصحیح عباس اقبال، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۱۸ شمسی
- ۱۳- دیوان ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۷۰
- ۱۴- ذیل فرهنگهای فارسی، علی رواقی یا همکاری مریم میرشمسی، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۱
- ۱۵- سمیل ها، گرترود جابز، مترجم، محمدرضا بقاپور، چاپ جهان نما، ۱۳۷۰
- ۱۶- سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، دکتر علی سلطانی گردفرامرز، انتشارات میتکران، چاپ اول ۱۳۷۲
- ۱۷- شگفتیه های جهان پرندگان، هما رئیس دانا، محمود حکیمی، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم ۱۳۷۲
- ۱۸- عجایب المخلوقات، محمد بن احمد طوسی، به کوشش منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵
- ۱۹- فرخانمه، ابوبکر مطهر جمالی یزدی، ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۴۶
- ۲۰- فرهنگ ایران باستان، استاد ابراهیم پوردادود، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۰
- ۲۱- فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۱
- ۲۲- فرهنگ جهانگیری، حسین بن فخرالدین انجوشیرازی، رحیم عقیفی، انتشارات دانشگاه مشهد
- ۲۳- فرهنگ رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی، تصحیح محمد عباسی، انتشارات کتاب فروشی بارانی، تهران ۱۳۳۷
- ۲۴- فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۱
- ۲۵- فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی، دکتر منیژه عبداللهی، انتشارات پژوهنده، تهران ۱۳۸۱
- ۲۶- فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه های غرب ایران، محمد مکرری، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۱
- ۲۷- لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، پاییز ۱۳۷۲
- ۲۸- ماه و مرداب، پرویز نائل خانلری، انتشارات معین، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۰
- ۲۹- محاکمه انسان و حیوان، احمد وقار، به کوشش محمد فاضلی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۷۲

- ۳۰- مرزبان نامه، خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ چهارم ۱۳۷۰
- ۳۱- منتخب اللغات شاه‌جانی، سید عبدالرشید تنوی، سنگی نسخ تهران
- ۳۲- زهت‌نامه علائی، شه‌مردان بن ابی‌الخیر تصحیح دکتر فرهنگ جهان‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲
- ۳۳- هشت کتاب، سهراب سپهری، کتابخانه طهوری، چاپ دهم ۱۳۷۰
- ۳۴- یشتها، گزارش بورداوود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ۲۵۳۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی